

مفهوم قرینه و نقش آن در فهم معنای یک متن مبتنی بر مباحث الفاظ علم اصول

سید مصطفی محقق داماد*

محمد عبدالصالح شاه نوش فروشانی**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۳/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۰۱

چکیده

بشر از لفظ به عنوان ابزاری برای انتقال معنای مورد نظر خود استفاده می‌کند. لفظ به واسطهٔ ارتباطی که به صورت قراردادی با معنا دارد، معنای مورد نظر گوینده را به دیگری منتقل می‌کند. ولی گاهی لفظ برای انتقال معنایی غیر از معنایی که برای آن وضع شده است، به کار گرفته می‌شود. اگر لفظ و معنا پیوندی با هم ندارند، چگونه لفظ می‌تواند آن معنا را منتقل کند؟ در پاسخ گفته شده است که انتقال معنا در چنین مواردی (استعمال مجازی) به کمک قرینه محقق می‌شود. در این مقاله مفهوم قرینه و نحوهٔ کارکرد آن در انتقال معنا مورد بررسی قرار گرفته است. در برخی موارد قرینه به همراه لفظ اصلی برای معنای دوم وضع شده است. علاوه بر این، قرینه از راه رابطهٔ منطقی که با معنای اجزای دیگر متن دارد، معنای مورد نظر گوینده را منتقل می‌کند. در ضمن، نظریهٔ پذیرفته شده دربارهٔ نحوهٔ کارکرد قرینه نسبت به برخی موارد عرفی و حقوقی تطبیق شده است.

کلیدواژگان:

استعمال حقیقی، استعمال مجازی، دلالت، روابط منطقی، قرینه.

* استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

mdamad@me.com

** دانش‌آموخته دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

shahnoosh1388@gmail.com

مقدمه

فهم معنای الفاظی که به کار گرفته شده است و برای انتقال مراد از آنها استفاده می‌شود، منوط به عوامل متعددی است؛ مهم‌ترین آنها رابطه لفظ با معناست. لفظ به طریقی- که خود معرکه آرای میان اندیشمندان حوزه‌های مختلف علمی است- به معنا پیوند خورده است. این پیوند خود از قبیل قاعده (هنجار) است.^۱ در هر صورت برای رسیدن به مراد به کار برنده لفظ باید بر این پیوند تکیه نمود. اما گفته شده است که لفظ ممکن است در غیر معنایی که با آن پیوند دارد، به کار رود. ولی انتقال این معنا متکی بر عامل دیگری است که از آن به قرینه یاد می‌کنند. قرینه ابزاری است که معنایی را که لفظ برای آن وضع نشده است، منتقل می‌کند. اما اگر لفظ با معنایی که برای انتقال آن به کار گرفته شده است، ارتباطی ندارد و انتقال معنا به واسطه قرینه است، آنگاه وجود لفظ (ذو القرینه) لغو و زائد خواهد بود. روشن است که قرینه فقط در صورت وجود ذوالقرینه است که انتقال معنا را موجب می‌شود. بنابراین وجود لفظ و قرینه هر دو برای انتقال معنا در چنین مواردی ضروری است. اکنون پرسش این است که نقش هر کدام از این دو در انتقال معنای مراد گوینده چیست؟

در تبیین معنای قانون یا قاعده یا تعیین مفاد قرارداد ملفوظ یا مکتوب، قضات و حقوق‌دانان همواره بر قرائنی تکیه می‌کنند که مدعی هستند نشانگر مراد واقعی طرفین قرار داد یا قانون‌گذار است. بجاست که در پی قواعد حاکم بر نحوه کارکرد قرینه باشیم تا در مواردی که ادعای قرینه بودن لفظی یا نوشته‌ای یا حالتی یا وضعیت اجتماعی یا ... و مانند آنها شده است، بتوانیم معیاری برای قرینه بودن یا نبودن داشته باشیم.^۲ در این نوشتار تلاش ما بر این است که نحوه کارکرد قرائن در انتقال معنای مراد گوینده یا نویسنده از یک لفظ را تبیین کنیم.

۱. درباره رابطه میان لفظ معنا به عنوان نمونه نک: اصفهانی، محمد حسین، *نهایه الدراية فی شرح الکفایة*، جلد

۱، موسسه آل‌البت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۲۹ ق، ص ۴۷.

۲. شعبه ۲۵ دادگاه تجدید نظر استان تهران در رأی شماره ۱۶۶۰۱۶۶۰۲۲۲۵۰۹۹۷۰۹۲۰ مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۱۳ در مقام رد دادخواست دختری دوازده ساله، برای اثبات عدم اهلیت او برای طرح دعوا و عدم کفایت سن دوازده سال برای اهلیت طرح دعوا چنین استدلال کرده است که دختر ۱۲ ساله مطابق موازین و مقررات قانونی، دارای سن مناسب برای اقدام رسمی و قانونی نبوده و به علت صغر سن محجور محسوب و تحت ولایت ولی قهری است؛ زیرا سن ←

۱. مفهوم قرینه

قرینه در لغت از ماده «قرن» به معنای اتصال دو چیز به هم أخذ شده است.^۱ قرین به همراه گویند.^۲ به همین دلیل به زوجه قرینه گفته می‌شود.^۳ در اصول فقه تعریف مشخصی از قرینه صورت نگرفته است. باین حال، در موارد مختلف از آن یاد شده است و نقش و تأثیر آن در انتقال و فهم معنای کلام مورد بررسی قرار گرفته است: استعمال مجازی، روش‌های تشخیص معنای موضوع له لفظ (تبادر)، عام و خاص، مطلق و مقید، اصالة الظهور و تعارض بدوی ادله. در همه این موارد قرینه یک کار انجام می‌دهد: بیان اراده (استعمالی یا جدی) گوینده. در استعمال مجازی لفظ به کار رفته است، ولی معنای موضوع له از آن اراده نشده است. برای اینکه لفظ بتواند معنای دیگر را منتقل کند و به تعبیر دقیق‌تر قالب برای معنا باشد، نیازمند قرینه است. با این بیان، قرینه ابزاری است که گوینده برای انتقال معنای مورد نظر خود به کار می‌گیرد.^۴

محقق عراقی ره در بررسی همین مسئله (وضع لفظ برای معنای مجازی) به این بیان بسنده می‌کند که صحت استعمال لفظ در معنای مجازی به دلیل مناسبات و علاقاتی است که میان معنای موضوع له و معنای مستعمل فی‌ه وجود دارد.^۵ اما توضیح نمی‌دهد که اگر چنین استعمالی

→ بلوغ تعیین شده در قانون مدنی فقط و صرفاً ناظر به سن شرعی است و در واجبات دینی و شرعی قابل اعمال بوده و قابل تسری در امور کشوری و حاکمیتی نیست. شاید حمل سن بیان شده در ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی بر سن شرعی که برای انجام واجبات لازم است، مبتنی بر این قرینه باشد که قانون‌گذار در موارد متعدد دیگر این قاعده را نقض و سن دیگری را برای اهلیت استیفای آن حقوق تعیین نموده است (مانند سنی که فرد در آن اهلیت رأی دادن در انتخابات را پیدا می‌کند). در مقابل میتوان بستر و زمینه‌ای را که ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی در آن صادر شده است (یعنی کلیت قانون مدنی که اساساً درباره حقوق معاملی و اجتماعی افراد سخن می‌گوید) قرینه برخلاف این معنا دانست. این رأی نمونه‌ای است برای اینکه نشان داده شود تا چه اندازه تبیین معیاری که بر اساس آن بتوان قرینه بودن یا قرینه نبودن یک چیز را تعیین نمود، اهمیت دارد.

۱ الجوهری، ابی نصر اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، جلد ۵، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۷۴۹؛ ابن الاثیر، *النهاية فی غریب الحدیث و الاثر*، جلد ۳، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۱۲۳.

۲ «قال ابن السکیت: و القَرینُ: المصاحبُ...» همان.

۳ ابراهیم انیس و دیگران، *المعجم الوسیط*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ش، ص ۷۳۱.

۴ محقق قوچانی ره در بحث استعمال مجازی در رد این نظریه که لفظ برای معنای مجازی نیز وضع شده است، می‌گوید دلالت (و نه استعمال) لفظ بر معنای مجازی به سبب قرینه است: قوچانی، علی، *تعلیقه القوچانی علی کفایة الأصول*، جلد ۱، [انتشارات: ندارد]، ۱۴۳۰ق، ص ۶۱.

۵ عراقی، آغا ضیاء الدین، *نهاية الانکار*، جلد ۱، موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۴ش، ص ۶۵.

صحیح است، چگونه معنای مراد گوینده به دیگری منتقل می‌شود. آیا صرف این علاقات و مناسبات برای اینکه دیگری (مخاطب) به مراد گوینده پی ببرد، کافی است. روشن است که این علاقات برای آن هدف کافی نیست؛ زیرا هر معنایی با معانی گوناگون دیگری وابستگی و مناسبت دارد. این مناسبت و وابستگی باید همه استعمالات حقیقی (استعمال لفظ در معنای موضوعه) را نیز در موضع استعمالات مجازی قرار دهد و آنگاه نیازمند ابزاری برای تمییز استعمال مجازی از استعمال حقیقی خواهیم بود. این ابزار را قرینه می‌نامند.

لفظ به کار می‌رود برای اینکه مراد گوینده را منتقل کند. گوینده ابتدا لفظی را انتخاب می‌کند تا معنایی در ذهن مخاطب نقش ببندد. در این مرحله ممکن است بر رابطه اعتباری میان لفظ و معنا (وضع) تکیه کند و ممکن است بر این رابطه تکیه نکند و لفظ را به کار برد تا غیر از معنای موضوعه در ذهن مخاطب نقش ببندد. اما هدف گوینده از اینکه این معنا در ذهن مخاطب نقش ببندد، چه بوده است؟ این هدف همان است که به آن مراد جدی گویند.^۱ ممکن است مراد جدی گوینده فقط نقش بستن همان معنا در ذهن مخاطب باشد و او قصد دیگری از این کار نداشته باشد. اما در بسیاری از موارد قصد گوینده از این کار چیزی دیگر است. در این صورت مراد جدی گوینده غیر از مراد استعمالی اوست. در اینجا نیز این قرینه است که نشان می‌دهد مراد جدی گوینده چیست. بنابراین باید ببینیم قرینه چگونه به گوینده این امکان را می‌دهد که برای انتقال معنای مرادش بر گفته خود تکیه کند.

۲. بررسی مفهوم قرینه بر اساس موارد به کارگیری آن

گفتیم قرینه ابزاری است که گوینده با تکیه بر آن مراد خود را به دیگری منتقل می‌کند. گاهی مراد استعمالی گوینده را معلوم می‌کند و گاه مراد جدی او را. اما قرینه چگونه مراد گوینده را منتقل می‌کند و در انتقال آن نقش بازی می‌کند؟ آیا با وجود قرینه، همچنان وضع (رابطه اعتباری میان لفظ و معنا) نیز در این انتقال معنی مؤثر است؟ در بدو امر پاسخ این پرسش را می‌توان در دو رویکردی که در تحلیل استعمال مجازی بیان شده است، یافت. به همین مناسبت

۱. خوبی، ابوالقاسم، *غایة المأمول*، (تقریرات - مقرر محمد تقی جواهری)، جلد ۱، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۸ ق، ص ۱۴۵.

دلالت کنایی لفظ را نیز بررسی می‌کنیم، سپس به سراغ نقش قرینه در ساخت ظهور یا زوال آن خواهیم رفت. در انتها خواهیم دید فقط گوینده نیست که بر قرینه برای انتقال مرادش تکیه می‌کند، بلکه مخاطب نیز در برخورد با یک کلام برخی اجزای کلام را قرینه بر معنای مراد از بخش‌های دیگر آن می‌گیرد. به همین مناسبت به بررسی نقش تألیف (ترکیب) در ساخت محتوای کلام خواهیم رفت. در معنی‌شناسی و فلسفه زبان از این عامل به زمینه متن^۱ یاد می‌کنند.^۲

۲.۱. قرینه در استعمال مجازی

خطیب بغدادی استعمال حقیقی را استعمال لفظ در معنایی که برای آن وضع شده است، می‌داند و سپس وضع را چنین تعریف می‌کند: «تعیین اللفظ للدلالة علی معنی بنفسه...»^۳ وضع عبارت است از اینکه لفظ برای دلالت بر معنایی به واسطه خود لفظ [و نه چیز دیگری] تعیین شده باشد. سپس بر اساس این تعریف، استعمال مجازی را تعریف و تبیین می‌نماید.^۴ او معتقد است با قید «بنفسه» در تعریف وضع، استعمال مجازی از تعریف استعمال حقیقی متمایز می‌گردد؛ زیرا دلالت لفظ بر معنای مجازی به واسطه قرینه است؛ در حالی که دلالت لفظ بر معنای حقیقی یا موضوع له به واسطه وضع است و صرفاً خود لفظ است که بر آن دلالت دارد، بدون اینکه نیازمند قرینه باشد. بر اساس این تعریف، لفظ برای معنایی وضع شده تا بدون قرینه بر آن دلالت کند. در این صورت اگر برای همان معنا هم به کار رود، استعمال حقیقی خواهد بود. اما معنای مجازی موضوع له لفظ نیست و دلیل آن از نگاه خطیب بغدادی این است که دلالت لفظ بر این معنا به واسطه قرینه است. پس چون قرینه بر آن دلالت می‌کند، دیگر متکی بر وضع نیست. اما این نظریه توضیح نمی‌دهد که قرینه چگونه بر معنای مجازی (غیر موضوع له لفظ) دلالت می‌کند. نقش لفظ در این میان چیست؟ اگر قرینه بر آن معنا دلالت دارد، دیگر چه نیازی است به نقش بازی کردن لفظی که هیچ ارتباطی با این معنی ندارد؟

1. Context.

۲. ر.ک. لاینز، جان، *مقدمه‌ای بر معناشناسی زبان‌شناختی*، ترجمه حسین واله، گام نو، ۱۳۸۵ش، صص ۳۳۶ به بعد.

۳. ر.ک. تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عم، *المطول*، دارالکوخ للطباعة و النشر، ۱۳۸۷ش، ص ۵۶۶.

۴. ر.ک. همان.

شرط دیگری برای معنای مجازی، وجود علاقه و ارتباط میان معنای موضوع له و معنای مستعمل فیه است.^۱ از طریق این علاقه، ذهن از معنای موضوع له به کمک قرینه به معنای مستعمل فیه پی می برد. اما این شرط نیز نمی تواند معنای دلالت لفظ بر غیر معنای موضوع له را حل کند؛ زیرا هر معنایی می تواند با هزاران معنای دیگر در ارتباط باشد. قرینه چگونه معنای مرتبط مورد نظر گوینده را معین می کند. همچنان حل معنای استعمال مجازی وابسته به حل کارکرد و چگونگی عملکرد قرینه است. به علاوه دلالت لفظ بر معنا دلالت مبتنی بر وضع است. لفظ و معنا به جز از راه وضع (رابطه اعتباری میان آن دو) ارتباط دیگری با هم ندارند. دلالت ذاتی لفظ بر معنا رد شده است.^۲ پس دلالت لفظ بر معنای مجازی نیز باید متکی بر وضع تحلیل شود.^۳ خواهیم دید که قرینه نمی تواند رابطه میان لفظ و معنا را ایجاد کند.^۴

در مقابل این نظریه ممکن است گفته شود در استعمال مجازی لفظ در همان معنای موضوع له خود به کار رفته است، اما این معنا بر غیر مصداق واقعی اش تطبیق شده است.^۵ برخی دیگر نیز گفته اند در استعمال مجازی، لفظ در معنایی که برای آن وضع شده است، استعمال می شود. آنچه به جای معنی می نشیند، معنایی دیگر است. مرحوم نجفی اصفهانی می گوید: «أن المجاز ليس وضع اللفظ محل اللفظ، بل هو وضع المعنى محل المعنى...».^۶ در هر صورت هر دو در یک سخن مشترک هستند که نوعی تصرف در معنا صورت می گیرد.^۷

به نظر می رسد آنچه صاحب وقایه الاذهان می گوید، نظریه قابل دفاع در باب استعمال مجازی باشد. دلالت لفظ بر معنا از طریق وضع (رابطه اعتباری میان معنای و لفظ) است. بنابراین

۱. همان، ص ۵۷۱.

۲. نک خویی، ابوالقاسم، *محاضرات فی أصول الفقه* (تقریرات فیاض، محمد اسحاق)، جلد ۱، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی قدس سره، ۱۴۲۲ ق، ص ۳۳.

۳. رک: نجفی اصفهانی، محمد رضا، *وقایه الاذهان*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۰۳.

۴. همان.

۵. صدر، محمد باقر، *بحوث فی علم الاصول* (مقرر سید محمود شاهرودی)، جلد ۱، مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، ۱۴۲۶ ق، ص ۱۱۷؛ همچنین رک. سکاکی، یوسف بن ابی بکر، *مفتاح العلوم*، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۵۶.

۶. نجفی اصفهانی، محمد رضا، *وقایه الاذهان*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۰۶.

۷. رک: سکاکی، یوسف بن ابی بکر، *مفتاح العلوم*، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق، صص ۳۷۱-۳۷۳.

لفظ جز از همین طریق نمی‌تواند بر معنایی دلالت کند. با این حال، چه استعمال مجازی کاربرد لفظ در معنای موضوع‌له با ادعا باشد و چه کاربرد لفظ در غیر موضوع‌له، شکی نیست که دلالت لفظ بر معنای مجازی نیازمند قرینه است. بدون وجود قرینه مراد گوینده معلوم نمی‌شود؛ زیرا پذیرفتیم که لفظ فقط از طریق وضع بر معنا دلالت دارد و به همین دلیل اگر لفظی به کار رود، معنای موضوع‌له آن به ذهن مخاطب خطور می‌کند. اگر گوینده معنای دیگری را اراده کرده است، باید به گونه‌ای بر آن دلالت کند. بر اساس آنچه مشهور در تعریف مجاز گفته‌اند، گوینده باید برای اینکه مخاطب به مراد استعمالی او پی ببرد، قرینه بیاورد و بر اساس گفته صاحب وقایه‌الاذهان، قرینه مراد جدی او را معلوم می‌کند.^۱

بنابر تفسیر مشهور از استعمال مجازی قرینه در استعمال مجازی دو کار انجام می‌دهد: اول نشان می‌دهد معنای موضوع‌له اراده نشده است؛ دوم نشان می‌دهد از میان معانی گوناگون که می‌توانند به جای معنای موضوع‌له از طریق لفظ اراده شده باشند، کدام یک اراده شده‌اند. اما بنابر نظریه صاحب وقایه‌الاذهان، قرینه برای این است که نشان دهد مراد جدی غیر از مراد استعمالی است.^۲ اما همچنان پاسخ این پرسش باقی مانده است که قرینه چگونه می‌تواند نشان دهد مراد استعمالی (بنابر نظر مشهور در تعریف مجاز) غیر از موضوع‌له است یا مراد جدی (بنابر نظر صاحب وقایه‌الاذهان) غیر مراد استعمالی است؟

۲.۲. قرینه و کنایه

کنایه به معنای استعمال لفظ و اراده ملزوم معنا (موضوع‌له آن لفظ) است. تفتازانی در تعریف کنایه می‌گوید: «ذکر اللازم و اراده الملزوم مع جواز اراده اللازم أيضاً...»^۳ بر خلاف استعمال مجازی که بنابر تعریف مشهور استعمال لفظ در غیر موضوع‌له است و با استعمال لفظ در معنای مجازی دیگر جایی برای اراده معنای حقیقی (موضوع‌له) باقی نمی‌ماند، در استعمال کنایی علاوه بر ملزوم ممکن است معنای لازم نیز اراده شده باشد. در کنایه استعمال لفظ می‌تواند برای اراده

۱. نجفی اصفهانی، محمد رضا، *وقایه‌الاذهان*، موسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۰۹.

۲. همان.

۳. تفتازانی، سعد‌الدین مسعود بن عم، *المطول*، دارالکوخ للطباعة و النشر، ۱۳۸۷ ش، ص ۶۳۹.

لازم و ملزوم باشد. روشن است که در این صورت اصلاً لفظ در غیر موضوع له خود استعمال نشده است.

سکاکي کنایه را به شکل دیگری تعریف می‌کند: «الکنایة هی ترک التصریح بذکر الشیء إلى ذکر ما یلزمه، لینتقل من المذكور إلى المتروک...»^۱ او به نکته مهمی اشاره کرده است و آن چگونگی دلالت لفظ بر معنای مراد در استعمال کنایی است. لفظ بر معنای موضوع له خود دلالت دارد و چون میان معنای مراد و معنای موضوع له لفظ تلازم وجود دارد، ذهن مخاطب از معنای لازم (موضوع له) متوجه معنای ملزوم می‌شود. آیا در استعمال کنایی نیز قرینه لازم است؟ مشهور گفته‌اند قرینه‌ای که نشان دهد مراد جدی گوینده غیر از مراد استعمالی یا معنای حقیقی (موضوع له) کلام است، در کنایه لازم نیست؛ زیرا در کنایه گوینده می‌تواند در عین اینکه ملزوم را اراده کرده است، خود معنای لازم (موضوع له) را نیز اراده کرده باشد. اما صاحب وقایة الأذهان معتقد است در کنایه نیز مانند مجاز باید قرینه‌ای باشد که نشان دهد مراد جدی گوینده غیر از مراد استعمالی یا معنای موضوع له لفظ است و إلا یا مخاطب از راه دیگری غرض اصلی و مراد جدی گوینده را می‌داند یا هیچ‌گاه به آن پی نخواهد برد.^۲ اگر منظور مشهور این بود که اراده ملزوم بی‌نیاز از قرینه است، اشکال صاحب وقایة الأذهان صحیح بود. اما به اعتراف خود ایشان مشهور گفته‌اند «القرینة المعاندة» در کنایه لازم نیست و این با تعریفی که از کنایه ارائه نموده‌اند، سازگار است. در کنایه، خود موضوع له می‌تواند مراد گوینده باشد. پس نیازی به این نیست که گوینده نشان دهد آن را اراده نکرده است، در حالی که در مجاز چنین نیست. در هر صورت اینکه گوینده ملزوم را اراده کرده، نیازمند قرینه است و این پرسش همچنان باقی است که قرینه چگونه مراد گوینده را نشان می‌دهد؟ آیا کارکرد قرینه بر وضع استوار است؟ آیا الفاظ برای معنای مجازی به همراه قرینه وضع می‌شوند یا اینکه قرینه به طریق دیگری بر مراد گوینده دلالت دارد؟

۱ سکاکي، یوسف بن ابی بکر، *مفتاح العلوم*، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق، ص ۴۰۲.

۲ نجفی اصفهانی، محمد رضا، *وقایة الأذهان*، موسسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۳ق، ص ۱۱۱.

۳. اقسام قرینه

۳.۱. قرینه متصله و قرینه منفصله

متن زنجیره‌ای از «جمله» هاست که به منزله یک واحد پیوستگی^۱ و انسجام^۲ که دو وصف متفاوت ولی مرتبط به هم هستند، دارد.^۳ این جمله‌ها از نظر ساختاری (صورت زبانی - دستوری) به هم متصل‌اند^۴ و از طرف دیگر هر جزء قرینه‌ای برای درک جزء دیگر به حساب می‌آید. اجزای این زنجیره یک معنای سازوار و هماهنگ واحد را به نمایش می‌گذارند.^۵ این همان چیزی است که ذیل عنوان قرینه و روابط معنایی بررسی خواهیم کرد. در اینجا پیش‌فرض مهمی وجود دارد و آن منطقی بودن روابط اجزای متن است.

این اجزا گاه در کنار هم و به شکلی پیوسته و متصل ارائه می‌گردند. در این صورت ساختار دستوری و صوری متن خود حکایت از ارتباط معنایی میان اجزای متن دارد؛ زیرا این ساختار خود ساخته گوینده است و بنابر «قانون وضع» منتقل‌کننده اتصال معنایی (موضوع له ساختار صوری متن) است. اما گاه متن اتصال ساختاری - دستوری ندارد. در این صورت نمی‌توان بر ارتباط معنایی میان دو قطعه اصرار کرد؛ زیرا گوینده لفظ و ساختاری لفظی که برای نشان دادن این ارتباط باشد به کار نبرده است. پس مبتنی بر قانون وضع نمی‌توان از ارتباط معنایی این قطعات در مراد گوینده با خبر شد. اما نمی‌توان ارتباط معنایی میان قطعات را نیز انکار کرد و این ارتباط باید بر اساس خود معنای قطعات فهمیده شود.

در اصول فقه میان قرینه متصل و منفصل و چگونگی تاثیرگذاری آنها بر دلالت بر معنای مراد و درک معنای مورد نظر گوینده تفاوت قائل شده‌اند. به بیان برخی از اصولیون، ظهور کلام

1. Cohesion.

2. Coherence.

۳. رک: لاینز، جان، مقدمه‌ای بر معنا شناسی زبانشناختی، ترجمه حسین واله، انتشارات گام نو، ۱۳۸۵ش، ص ۳۴۲.

4. Connectedness.

۵. همان، صص ۳۴۲-۳۴۵.

با قرینه متصله منعقد می‌شود؛ در حالی که قرینه منفصله بر ظهور کلام تأثیری ندارد.^۱ ظهور همان معنای موضوع له لفظ است. به تعبیر آخوند خراسانی ره، معنای ظاهر معنایی است که لفظ قالب برای آن است.^۲ از طرف دیگر خواهیم دید که قرینه بر اساس روابط معنایی مراد گوینده را معلوم می‌کند. اما همان طور که در همین بند توضیح دادیم، یک متن از مجموعه‌ای از اجزا تشکیل شده است که نقش قرینه را برای هم بازی می‌کنند و دیدیم که آنچه باعث می‌شود آنها در تعیین معنای یکدیگر نقش بازی کنند، دو عامل اتصال ساختاری و دستوری و انسجام معنایی و محتوایی است. حال می‌توانیم توضیح دهیم چرا قرینه متصله در انعقاد ظهور مؤثر است. آنچه در معناشناسی درباره متن گفته‌اند، همان است که در اصول فقه درباره نقش قرینه در انعقاد ظهور گفته شده است. اتصال الفاظ در حقیقت بخشی از لفظ است که برای معنایی وضع شده است: آن معنا اتصال و ارتباط معنای موضوع له الفاظی است که به هم متصل شده‌اند. بنابراین اتصال ساختاری و لفظی خود لفظی است که قالب برای معنای اتصال و ارتباط معنایی اجزای متن است. پس متن با قرینه متصله قالب برای معنا می‌شود و ظهور را برای مجموعه زنجیره الفاظ متن به همراه دارد. اما در قرینه منفصله این ارتباط ساختاری و لفظی وجود ندارد. پس قرینه منفصله نمی‌تواند در ظهور لفظ مؤثر واقع شود؛ زیرا نمی‌تواند لفظ (متن) را قالب برای معنایی دیگر غیر از معنای موضوع له اجزای آن (که از جمله آنها اتصال ساختاری و لفظی اجزاست) قرار دهد.

۱. رک. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، *کفایة الأصول*، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ق، ص ۲۲۰؛ حائری یزدی، عبدالکریم، *دررالفوائد*، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق، ص ۲۱۴؛ بروجردی، حسین، *نهایة الأصول*، نشر تفکر، ۱۴۱۵ ق، ص ۳۲۷؛ خویی، ابوالقاسم، *محاضرات فی أصول الفقه* (تقریرات فیاض، محمد اسحاق)، جلد ۴، مؤسسة احیاء آثار الإمام الخوئی قدس سره، ۱۴۲۲ ق، ص ۳۳۱؛ نائینی، محمد حسین، *فوائد الأصول* (تقریرات کاظمی خراسانی، محمد علی)، جلد ۲، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ش، ص ۵۲۳.

۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، *کفایة الأصول*، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ق، ص ۲۵۳.

۳.۲. قرینه عینی و قرینه ذهنی

باید بین دو نوع قرینه تفاوت قائل شویم؛ قرائن عینی و قرائن ذهنی.^۱ واقعیت‌های بیرونی و ذهنی و رابطه معنایی میان این واقعیت‌ها و معنای موضوع له لفظ می‌تواند قرینه بر مراد گوینده باشد. این نوع قرائن را عینی می‌نامیم؛ زیرا بر انتخاب گوینده و مخاطب استوار نیست. گوینده سخن خود را می‌گوید و معنایی را اراده می‌کند. آنچه معنای مراد را معلوم می‌کند انضمام موضوع له لفظ به کار رفته و واقعیات بیرونی یا ذهنی گوینده و مخاطب است، بدون اینکه گوینده آن واقعیت را به عنوان ابزاری برای انتقال مراد خود انتخاب و با تکیه و اعتماد بر نقش آن در این مسیر گفته خود را بیان کرده باشد. برای مثال آیه شریفه ۲۳۳ سوره مبارکه بقره مدت کامل شیردهی را دو سال بیان می‌کند؛ یعنی بیست و چهار ماه. اما آیه شریفه ۱۵ سوره احقاف جمع دوران شیردهی و حمل را سی ماه بیان می‌کند. مستقل از مفاد این دو آیه واقعیت این است که غالباً دوران حمل معمولاً نه ماه است. پس با احتساب این نه ماه معنای آیه ۱۵ سوره احقاف این می‌شود که دوران شیردهی باید بیست و یک ماه باشد. پس با لحاظ این واقعیت دوران شیردهی بر اساس مفاد این آیه بیست و یک ماه است. از طرف دیگر، واقعیت دیگری نیز وجود دارد؛ در برخی موارد حمل پیش از نه ماه متولد می‌شود. بر این اساس با احتساب مفاد آیه ۲۳۳ سوره بقره که دوران کامل شیردهی را ۲۴ ماه بیان می‌کند و مفاد آیه ۱۵ سوره احقاف که جمع دوران شیردهی و حمل را سی ماه اعلام می‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که از نظر این دو آیه دوران حمل نمی‌تواند کمتر از شش ماه باشد. بنابراین با لحاظ این دو واقعیت که غالباً تولد حمل پس از نه ماه اتفاق می‌افتد و همچنین اینکه در برخی موارد حمل پیش از نه ماه متولد می‌شود، دو مطلب از آیه فهمیده می‌شود: اول اینکه شیردهی بیست و یک ماه نیز برای کودک کافی است، والا نباید جمع دوران حمل و شیردهی بر اساس غالب موارد در واقعیت سه ماه بیان می‌شد. از طرف دیگر چون شیردهی کامل (و نه کافی) بیست و چهار ماه است، و با توجه به اینکه جمع حمل و شیردهی سی ماه است و برای صادق ماندن این دو قضیه، پس دوران حمل می‌تواند شش ماه باشد و

۱. این دو نه قرینه را میتوان با دو نوع رویکرد در تفسیر قرارداد مقایسه کرد: رویکرد ذهنی (Subjectivism) و رویکرد عینی (Objectivism). رک.

Burton, Steven J., Elements of contract interpretation, Oxford University Press, 2009, p17.

نمی‌تواند کمتر از شش ماه باشد؛ زیرا در صورتی که حمل کمتر از شش ماه هم داشته باشیم، آنگاه شیردهی باید بیش از بیست و چهار ماه باشد و این در حالی است که آیه ۲۳۳ سوره دوران شیردهی کامل را بیست و چهار ماه بیان می‌کند. همه تحلیل مذکور بر پایه دو واقعیت بیرونی استوار است.

شرایط اقتصادی‌ای را در نظر بگیرید که در آن همواره احتمال تغییر هزینه‌های اقتصادی به شکلی که غیرقابل پیش‌بینی برای طرفین قرارداد و غیرقابل محاسبه برای آنها باشد، وجود دارد. در این صورت اگرچه ممکن است طرفین این واقعیت را در هنگام انعقاد قرارداد در نظر نگرفته و به آن توجه نکرده باشند، باید قرارداد آنها را با توجه به این واقعیت فهمید. نمی‌توان پذیرفت طرفین (یا به تعبیر دقیق‌تر متعهد) پذیرفته‌اند که ولو هزینه‌های مورد تعهد تغییرات پیش‌بینی نشده غیرقابل تحمل خارج از اراده متعهد داشته باشد، باز هم متعهد ملزم به انجام تعهد بدون تعدیل عوض قرارداد باشد. پس این واقعیت اقتصادی - اجتماعی می‌تواند ابزاری برای فهم مراد طرفین قرارداد باشد.^۱

مفهوم شرط، مدلول التزامی تلازم میان شرط و جزاست. آنچه می‌تواند این مدلول التزامی را به گوینده نسبت دهد، وجود رابطه علیت انحصاری میان شرط و جزاست. لازم نیست تا گوینده بر این رابطه برای انتقال مراد خود تکیه کرده باشد و آن را به عنوان قرینه کلام خود انتخاب نموده باشد و بر آن برای انتقال معنای مراد خود تکیه کرده باشد. بلکه صرفاً اگر رابطه شرط و جزا را بیان کرده باشد و به این وسیله رابطه علیت انحصاری را میان شرط و جزا نشان داده باشد، انتفای جزا در صورت انتفای شرط را نیز نشان داده است.^۲

اما اموری هستند که برای اینکه قرینه بر کلام گوینده باشند، گوینده باید آنها را متناسب با دیگر الفاظی که به کار می‌برد و با توجه به معنای آن الفاظ و مراد خودش و دیگر امور انتخاب کند و برای انتقال معنای مراد بر آن تکیه کند. بنابراین بدون احراز توجه گوینده به آن امور و

۱. برای دیدن تحلیل مشابه ر.ک

Shavell, Steven, foundations of economic analysis of law, Harvard University Press, 2004, p301.

۲. ر.ک. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق، ص ۱۹۳.

نقشی که می‌توانند در انتقال معنای مراد داشته باشند، نمی‌توان آنها را قرینه مراد گوینده دانست. فرض کنید رویه معمول یک تاجر این باشد که کالای خود را در بسته‌بندی مخصوص و با علامت یا عنوان خاصی تسلیم مشتری می‌کند. در قراردادی تعداد مشخصی از آن کالا را به دیگری می‌فروشد، اما هنگام تسلیم، کالا را در بسته‌بندی همیشگی و با علامت و عنوان مخصوص تسلیم نمی‌کند. در چنین موردی قرارداد به دو صورت می‌تواند منعقد شده باشد: اول اینکه در قرارداد شرط بسته‌بندی آمده باشد ولی نوع و شکل بسته‌بندی را تعیین نکرده باشند؛ دوم اساساً در قرارداد درباره بسته‌بندی توافقی نکرده باشند. اما در صورت اول ممکن است ادعا شود روش و رویه معمول تاجر نشان می‌دهد که مراد او از تعهد به بسته‌بندی چگونه بسته‌بندی بوده است. ولی این مقدار از استدلال کافی نیست؛ زیرا روش و رویه معمول تاجر زمانی ممکن است قرینه بر مراد او باشد که احراز کنیم او بر این روش معمول به عنوان قرینه و دلیلی برای مرادش تکیه کرده است؛ زیرا این واقعیت که او روش خاصی در بسته‌بندی دارد، رابطه معنایی با مفاد الفاظ گوینده ندارد. در چنین موردی نمی‌توان احراز کرد که طرف قرارداد برای تعیین مراد خود بر این رویه تکیه کرده است. در مثال دوم مطلب روشن‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا اساساً طرف قرارداد چیزی درباره بسته‌بندی نگفته و تعهدی درباره آن نکرده است تا نیازمند کشف اراده او درباره نحوه بسته‌بندی باشد. از طرف دیگر، ارتباط معنایی نیز میان روش معمول تاجر و مفاد قرارداد وجود ندارد تا ملزم به قرینه دانستن آن روش در کشف مراد گوینده باشیم.^۱

اما اگر همین روش معمول میان طرفین قرارداد، همواره و به طور مستمر در قراردادهای پیشین نیز معمول بوده است، آنگاه با وجود عدم ذکر آن در قرارداد اخیر، روش معمول میان آنها می‌تواند قرینه بر مراد آنها باشد؛ زیرا می‌توان احراز کرد که آنها بر این روش معمول در بیان مراد خود تکیه کرده‌اند، با این استدلال که معمولاً تجار از تکرار تعهداتی که به طور معمول آنها را می‌دانند و انجام می‌دهند و رویه معمول آنها شده است، در قراردادهایی که تکرار مفاد قراردادهای پیشین میان دو طرف است، پرهیز می‌کنند و فقط آنچه را که جدیداً بر تعهدات خود افزوده یا از آن کاسته‌اند، تصریح می‌کنند. شاید به همین دلیل مقرره‌ای مانند کنوانسیون بیع

۱. برای دیدن تحلیل مشابه ر.ک.

Burton, Steven J., *Elements of contract interpretation*, Oxford University Press, 2009, p23.

بین‌المللی کالا رویه خود تاجر صرفاً وقتی قرینه بر مراد دانسته است که یا رویه معمول میان طرفین قرار داد باشد یا عرف و رویه معمول تجار.^۱

می‌توان برخی قرینه‌هایی را که گوینده برای انتقال مراد خود بر آنها تکیه می‌کند، چنین دانست: قرائن لفظی، بناهای مشترک گوینده و مخاطب مورد نظر گوینده، منطقی بودن معنای منتسب به گوینده، اعتقادات گوینده، روش‌های معمول در زندگی (سبک زندگی) و

در مقابل، بر اساس آنچه تاکنون گفتیم، باید نتیجه بگیریم که مخاطب فقط بر دو دسته از امور می‌تواند به عنوان قرینه بر مراد گوینده تکیه کند: اول اموری که آنها را قرائن عینی نامیدیم؛ واقعیاتی که مستقل از انتخاب و تکیه گوینده بر آنها برای انتقال مراد خود قرینه و دلیل بر مراد او هستند. دوم بر اموری که احراز کند گوینده برای انتقال مرادش بر آنها تکیه و اعتماد کرده است. یکی از این امور زمینه و بستری است که گوینده در آن سخن می‌گوید.^۲

باین‌حال، باید توجه داشت که مخاطب تا زمانی که قرینه‌ای لفظی برای انتقال معنای مراد گوینده به خود می‌یابد، نمی‌تواند به قرائن غیرلفظی تمسک کند، مگر اینکه احراز کند آن امر غیرلفظی فی‌الواقع قرینه مراد گوینده است؛ زیرا قانون وضع اقتضا دارد اگر لفظ برای انتقال معنای مراد به کار برده شد، خود لفظ وسیله انتقال معنا باشد؛ در غیر این صورت استفاده از لفظ لغو و بی‌مورد خواهد بود و این با فرض حکیم بودن گوینده در تضاد است.^۳

۴. تکیه بر قرینه برای انتقال و فهم مراد

اکنون نوبت به این رسیده است تا چگونگی به‌کارگیری قرینه را توسط گوینده برای انتقال مرادش و مخاطب برای رسیدن به مراد گوینده بررسی کنیم. بررسی حقیقت دلالت لفظی و استعمال نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد این دو مسیر دو طرفه منطبق بر هم نیستند. با این حال هر دو بر وضع و رابطه اعتباری میان لفظ و معنا برای فهم (از جانب گوینده) و فهم (مخاطب) تکیه دارند. رابطه اعتباری میان لفظ و معنا رابطه‌ای مشخص است و تکیه

1. (CISG) Article 8.

2. context

۳. ر.ک. زرکشی، محمد بن بهادر، *البحر المحيط فی اصول الفقه*، جلد ۳، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۸ق،

ص ۷۴.

طرفین برای افهام و انفهام مراد گوینده بر آن به شرط علم طرفین به این رابطه در بسیاری موارد با مشکلی روبرو نخواهد بود. اما نسبت به قرینه چون بر اساس روابط معنایی نقش بازی می‌کند، این پرسش قابل طرح است که گوینده بر چه قرینه‌هایی می‌تواند برای انتقال معنا تکیه کند و مخاطب به استناد چه قرینه‌ای می‌تواند معنایی را به گوینده منتسب نماید؟ چه قواعدی بر رفتار گوینده و مخاطب در استفاده از قرینه حاکم است؟

از آنچه در استعمال مجازی گفتیم، معلوم شد که دلالت لفظ بر معنای مجازی نتیجه دلالت لفظ بر معنای حقیقی آن است. معنای مجازی فی‌الواقع مدلول لفظ نیست، بلکه مدلول قرینه و لفظ است. معنای لفظ بستری را فراهم می‌نماید که در این بستر قرینه می‌تواند مراد گوینده را روشن نماید. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، قرینه از ماده قرن به معنای وصل آمده است. به قرینه نیز قرینه گفته‌اند؛ زیرا به کلامی که در پی معنای آن هستیم، می‌پیوندد (پیوست).^۱

الفاظ همواره در ترکیب با هم معنای مراد گوینده را منتقل می‌کنند؛ زیرا معنای که به دیگری منتقل می‌شود یا برای این است که مخاطب نیز آن را تصدیق کند یا برای این است که انگیزه برای عمل او گردد. پس همواره معنایی مرکب است که به مخاطب منتقل می‌شود، حتی اگر با یک لفظ مراد گوینده ابراز گردد. اما معنا مرکب است و به همین دلیل در مواردی که یک لفظ به تنهایی به کار رفته است، همیشه محذوفاتی در تقدیر (فرض) گرفته می‌شود؛ زیرا معنای مفرد را نه می‌توان تصدیق کرد و نه انگیزه برای عمل قرار داد؛ زیرا هر یک از این دو نیازمند بیان نسبتی میان دو معناست.^۲ پس همواره لااقل از کنار هم قرار گرفتن دو معنای مستقل و بالتبع معنای ربطی (در مجموع سه معنا: دو معنای مستقل و یک معنای ربطی) معنایی که بتواند انگیزه عمل قرار گیرد یا معنایی که انتظار تصدیق یا تکذیب آن می‌رود، تشکیل می‌شود. در این ترکیب، هیئت ترکیب نیز در انتقال معنا نقش دارد و برای معنایی وضع گردیده است که این معنا از سنخ معنای حرفی و برای بیان نسبت میان دیگر الفاظ است. از سوی دیگر، معنای و حقایق عالم خود با هم نسبت‌هایی دارند و می‌توان میان آنها نسبت‌هایی تصویر کرد یا نسبتی را انکار

۱ به نظر می‌رسد فخر رازی نیز از قرینه به ضمیمه تعبیر کرده است. نک: رازی، فخر الدین محمد، *المحصول فی علم اصول الفقه*، جلد ۱، مؤسسه الرساله، بی‌تا، ص ۴۱۰.

۲ ر.ک. سیوطی، عبد الرحمن ابن ابی بکر، *البهجه المرضیه*، دارالفکر، ۱۳۷۸ق، ص ۱۲؛ مدرس افغانی، محمد علی، *مکررات*، جلد ۱، انتشارات علامه، ۱۳۸۹ق، صص ۳۱ و ۳۲.

نمود. قرار گرفتن یک معنا کنار معنایی دیگر می‌تواند موجب استنتاج یا درک معنای سومی گردد یا تداعی‌کننده معنایی دیگر شود. کارکرد قرینه بر همین دو مطلب استوار است. گاهی قرینه پیوستی در کلام است که هیئت جدیدی به کلام می‌بخشد و در نتیجه ساختاری به جمله می‌دهد که برای معنای خاصی وضع شده است و گاهی نیز ارتباط معنایی میان معانی گوناگون آمده در جمله تداعی‌کننده معنایی دیگر یا نشان‌دهنده معنایی دیگر خواهد بود. پیوست یک معنا به معنایی دیگر می‌تواند معنای متفاوتی را برای کلام به نمایش گذارد. به علاوه باید افزود که گاهی قرینه خود از سنخ کلام و لفظ نیست. مثلاً حالی که گوینده دارد، می‌تواند نشان دهد مراد او از یک گفته چه بوده است. در ادامه نقش قرینه را در دو بند با توجه به کارکرد لفظی و معنوی آن بررسی می‌کنیم.

۴.۱. وضع قرینه برای انتقال معنا

ممکن است گفته شود قرینه برای انتقال معنا وضع شده است؛ به این صورت که لفظ دو وضع دارد: یک بار به تنهایی برای معنایی وضع می‌شود و بار دیگر در ترکیب با لفظی دیگر برای معنایی دیگر. برای مثال فعل «ذهب» در زبان عربی برای معنای رفتن به شکل لازم وضع شده است. همین لفظ همراه با حرف «ب» برای معنای بردن به شکل متعدی وضع شده است. پس «ب» قرینه برای معنای تعدیه فعل «ذهب» است. دلالت قرینه در این صورت مستقیماً به وسیله وضع است.

در این صورت دلالت قرینه بر معنای موضوع‌له خواهد بود و مدلول آن مدلول تصویری لفظ خواهد بود و در درک مراد استعمالی و جدی لفظ نقشی نخواهد داشت. این نوع نقش قرینه را در هیئت جملات می‌توان یافت. شاید معنای دستوری بودن یا دستوری نبودن رشته‌ای از الفاظ را باید در همین راستا تحلیل کرد.^۱

اما نقش قرینه را نمی‌توان بر اساس وضع و منحصر بر آن تحلیل کرد؛ زیرا در این صورت قرینه فی‌الواقع قرینه نیست، بلکه بخشی از لفظی است که برای معنا وضع شده است. بنابراین هنگام دلالت بر معنا بر همان معنای موضوع‌له لفظ دلالت می‌گردد؛ درحالی‌که پیش از این قرینه

۱. ر.ک. چامسکی، نعام، ساخت‌های نحوی، ترجمه احمد سمیعی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۴ش، صص ۱۱ به بعد.

را به عنوان عاملی برای دلالت بر معنایی که لفظ برای آن وضع نشده است، دانستیم. باید نقش قرینه را بر اساس روابط معنایی تحلیل کرد.

۴.۲. قرینه و روابط معنایی

قرینه ممکن است یک لفظ باشد. این لفظ خود برای معنایی وضع شده است و معنای موضوع له خود را به نمایش می‌گذارد. این معنا در کنار معنایی دیگر می‌تواند معنای سومی را به نمایش بگذارد. فرض کنید معنای سرخی به تنهایی به شما منتقل شده است. در این صورت فقط معنای سرخی به شما نشان داده شده است. اما اگر معنای چهار راه خیابان به آن ضمیمه شود، یادآور معنایی دیگر است: توقف کنید.

فرض کنید کسی بگوید: (۱) «من حسن را ندیده‌ام». این جمله به تنهایی صرفاً انکار رؤیت حسن است. ممکن است گوینده هیچ گاه حسن را ندیده باشد و ممکن است از مدت زمان محدودی تا زمان گفتن این جمله حسن را ندیده باشد، اما پیش از این حسن را دیده باشد. اما اگر در کنار این جمله گوینده بیفزاید که: (۲) «چون از دیروز مسافرت بودم». از ترکیب این دو جمله گوینده می‌خواهد بگوید از دیروز حسن را ندیده است؛ زیرا اگر زمان عدم رؤیت حسن بیش از این بود، تعلیل عدم رؤیت به مسافرت از دیروز لغو می‌بود. اما اگر به جای این جمله می‌گفت: (۳) «امروز بالاخره او را خواهیم دید»، او می‌خواسته است بگوید تا کنون حسن را ندیده است والا عبارت «بالاخره» لغو بود. ترکیب جمله شماره (۱) با هر کدام از دو جمله (۲) و (۳) دو معنای متفاوت را به نمایش می‌گذارد و مخاطب این دو معنا را با توجه به معنای دو جمله دیگر و نحوه ارتباط منطقی آنها با جمله اول درک می‌کند. بنابراین ممکن است قرینه لفظی باشد که خود منتقل‌کننده معنایی است که آن معنا به ضمیمه معنای جمله اول معنای سومی را منتقل می‌کند. روابط میان معانی دو جمله است که معنای سوم را برای مخاطب معلوم می‌کند. اما در فهم این معنای سوم مخاطب بر چند چیز تکیه می‌کند: اول روابط منطقی میان معانی دو جمله ترکیبی؛ دوم این پیش‌فرض که گوینده متوجه معنای موضوع له آنچه می‌گوید، هست؛ سوم اینکه علاوه بر توجه به معنای موضوع له آنچه می‌گوید متوجه روابط منطقی میان این معانی نیز هست؛ چهارم اینکه او خواسته است منطقی سخن بگوید و نهایتاً او روابط منطقی میان معانی را به درستی می‌فهمیده است. برای اینکه مخاطب بتواند معنای سوم یعنی معنایی را که از ترکیب

دو جمله (۱) و (۲) یا (۱) و (۳) حاصل می‌شود، به گوینده نسبت دهد، باید همه این پنج پیش‌فرض را در نظر بگیرد. اگر گوینده این پنج پیش‌فرض را نادیده گرفته باشد یا یکی از آنها نسبت به او محقق نباشد، نمی‌توان معنای ناشی از ترکیب منطقی دو معنا را به او نسبت داد. بنابراین قرینه لفظی به واسطه معنایی که از طریق وضع و با توجه به همه آنچه درباره وضع و استعمال و دلالت گفتیم به مخاطب منتقل می‌کند و بر اساس روابط معنایی میان معنای خود و معنای جمله اصلی معنای مراد گوینده را به مخاطب منتقل می‌کند.^۱

ممکن است گوینده لفظی را پیوست کلام خود نکند، بلکه آن را به حالتی خاص بیان کند. فرض کنید فرزند از پدر خود بپرسد که به مکان خاصی برود یا نه و پدر جواب منفی بدهد. فرزند اصرار کند و پدر با حالتی پرخاشگرانه و همراه با فریاد بگوید: «برو». روشن است که فرزند از این لفظ جواز رفتن به آن مکان را نمی‌فهمد؛ زیرا حالت بیان پدر بیان‌کننده غیر این معناست. اگر پدر به رفتن او راضی بود چرا باید پرخاش کند و فریاد بکشد. پس فرزند از عبارت «برو» با چنین شرایطی ممکن است، معنایی دیگر را برداشت کند: «اگر رفتی بدان با تو برخورد خواهم کرد». در چنین موردی واقعیتی غیرلفظی که نوعی پیوند با لفظ دارد، در تعیین معنای گوینده کمک می‌کند. در این صورت باید این پرسش را طرح کنیم که چرا گوینده باید این واقعیت را در فهم مراد گوینده در نظر بگیرد؟ پاسخ این است که این واقعیت به گوینده پیوسته است. گوینده بر اساس قانون وضع تنها آنچه را می‌گوید، اراده کرده است. لفظ برای معنا وضع شده است تا انتقال‌دهنده آن باشد.

گاه گوینده با توجه به حالی که دارد یا وضعیتی که پیرامون اوست، لفظ را به کار می‌برد. در این صورت بر آن وضعیت یا آن حال برای انتقال معنای مورد نظر خود تکیه کرده است. مشکل در قرینه غیرلفظی این است که از کجا بدانیم گوینده برای انتقال معنای مراد خود بر آن تکیه کرده است؟ در قرینه لفظی چون قرینه خود لفظ بود، بنابر قانون وضع معنای موضوع له خود را به مخاطب منتقل می‌کرد و بر اساس قانون استعمال و دلالت لفظی (مبتنی بر وضع)، مخاطب معنایی را درک می‌کرد و با لحاظ روابط معنایی میان آنچه ذو القرینه و قرینه افاده می‌کردند،

۱. برای دیدن بحثی مشابه همراه با نظریه ای معایر ذیل عنوان (Contextual modulation of meaning) رک:

Riemer, Nick, *Introducing Semantics*, Cambridge University Press, 2010, p57.

مراد گوینده را درمی‌یافت. به راحتی می‌توان قرینه لفظی را به گوینده منتسب کرد و ادعا کرد گوینده برای انتقال معنا بر آن تکیه کرده، زیرا آن را گفته است. این مقتضای قانون وضع است. اما وقایع پیرامونی گوینده یا گفته را چگونه می‌توان به گوینده منتسب کرد یا ادعا کرد او بر این واقعیات برای انتقال معنای مرادش تکیه کرده است؟

پاسخ این پرسش نیز در روابط معنایی میان معانی موضوع‌له گفته گوینده و حقایق پیرامونی او یا گفته اوست. فرض کنید طرفین یک قرارداد بر شرط داوری توافق کرده‌اند که همه دعاوی مربوط به قرارداد به واسطه داوری حل و فصل شود. حال اگر طرفین بر سر بطلان و صحت اصل قرارداد نزاع داشته باشند، آیا شرط شامل این دعوا نیز می‌شود؟ عموم شرط (مثلاً لفظ «همه نزاع‌های ناشی از این قرارداد و مربوط به آن») شامل این مورد نیز می‌شود. اگر طرفین بر سر اصل صحت قرارداد نزاع داشته باشند، می‌توانند آن را به داوری ارجاع دهند یا باید به محاکم دادگستری مراجعه کنند؟ ممکن است گفته شود صحت شرط وابسته به صحت قرارداد اصلی است. با تردید در صحت اصل قرارداد در صحت شرط قرارداد تردید خواهیم کرد و دیگر جایی برای تمسک به شرط و اجرای آن باقی نخواهد ماند. پس نمی‌توان نزاع بر سر اصل صحت قرارداد را به داوری ارجاع داد.

در مثال فوق اینکه صحت شرط به صحت قرارداد اصلی وابسته است، نتیجه این واقعیت است که الفاظی که طرفین برای بیان توافق فرعی (شرط) ادا کرده‌اند، در میان قرارداد اصلی صادر شده است. از طرفی این واقعیت می‌گوید اگر در صحت قرارداد اصلی تردید شد، در شرط ضمن آن نیز تردید خواهد شد و تا وضعیت قرارداد اصلی روشن نشود شرط لازم‌الاجرا نخواهد بود؛ زیرا تحقق و لازم‌الوفای بودن آن محل تردید است. اما از طرف دیگر طرفین در شرط داوری ضمن عقد اصلی گفته‌اند: هر نزاعی که به این قرارداد مربوط است، به داوری ارجاع خواهد شد. مفاد این شرط با واقعیت پیرامونی آن درباره نحوه ارتباط شرط و عقد اصلی سازگار به نظر نمی‌رسد: از طرفی بنابر آن واقعیت، نزاع بر سر عقد اصلی قابل ارجاع به داوری که مفاد شرط ضمن آن است، نیست و از طرف دیگر مفاد شرط اقتضا دارد که هر دعوایی حتی بر سر اصل صحت عقد به داوری ارجاع شود. ممکن است کسی واقعیت پیرامونی (تبعیت شرط از قرارداد اصلی در صحت و فساد) را قرینه بر مراد اصلی طرفین بداند: طرفین چون آگاه از این واقعیت

بوده‌اند، پس اصلاً در شرط خود این نوع نزاع را اراده نکرده‌اند؛ زیرا اگر اراده کرده باشند، با توجه به نکته فوق‌الذکر دعوا قابل ارجاع به داوری نخواهد بود. پس توافق بر امری خواهد بود که لغو است و طرفین بر امری که لغو است، توافق نمی‌کنند؛ زیرا آنها در پی آثاری هستند که از نظر قانونی اثر داشته باشد والا توافق نمی‌کردند (این مطلب خود واقعیتی است که فهم مراد جدی طرفین را موجب می‌شود).

اما ممکن است کسی بر اساس واقعیت تبعیت شرط از قرارداد اصلی در صحت و فساد مراد طرفین شرط را به گونه دیگری تفسیر کند: طرفین می‌دانند که شرط در صحت و فساد از عقد اصلی تبعیت می‌کند. یک واقعیت دیگر در این مثال این است که هدف آنها از شرط داوری فرار از روند سخت، هزینه‌بر و وقت‌گیر رجوع به دادگستری است. پس شرط داوری را به گونه‌ای می‌خواهند که تا حد امکان این هدف محقق شود. پس بر اساس این دو واقعیت باید بپذیریم که مراد طرفین از شرط داوری و گنجاندن آن در ضمن قرارداد شرط به مفهوم رایج آن نیست، بلکه طرفین قرارداد مستقلی برای ارجاع به داوری داشته، ولی آن را در ضمن همان قرارداد موضوع داوری بیان کرده‌اند.

مثال فوق به خوبی نشان می‌دهد که چگونه روابط معنایی میان واقعیات پیرامونی گفته‌ها و معنای موضوع‌له گفته‌ها (الفاظ) مراد گوینده را نشان می‌دهد. اما نکته مهم در این میان پیش‌فرض‌هایی است که بر اساس آنها، روابط معنایی می‌تواند وسیله کشف مراد گوینده شود؛ پیش‌فرض‌هایی مثل توجه گوینده به روابط منطقی میان واقعیات پیرامونی و معنای موضوع‌له الفاظ. پس فهم معنای مراد گوینده همواره بر اساس پیش‌فرض‌هایی صورت می‌گیرد که خود نوعی قرینه عام بر مراد گوینده هستند.

۴.۳. قرینه به عنوان ابزاری برای اداره تفسیر منتسب به قانون‌گذار

کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا در ماده ۷ خود مقرر کرده است که مواد این کنوانسیون با توجه ویژگی بین‌المللی آن، با توجه به ضرورت کمک به ایجاد یکسان‌سازی در اجرای آن و رعایت حسن‌نیت در تجارت بین‌الملل تفسیر شود. می‌توان این ماده را این‌گونه فهمید که سه قرینه برای رسیدن به معنای موردنظر این کنوانسیون وجود دارد: خصیصه بین‌المللی مقررات، کمک به رسیدن به اعمال یکسان، حسن نیت در تجارت بین‌الملل. اما توجه به مفاد این ماده و

عبارات آن نشان می‌دهد که تفاوت مهمی میان آنچه تا کنون گفتیم و قرینه‌های سه‌گانه مذکور در ماده هفت این کنوانسیون وجود دارد. آنچه به عنوان قرینه تاکنون مورد بررسی قرار گرفت، وسیله‌ای برای کشف مراد گوینده بود، اما قرائن مذکور در ماده ۷ برای کشف مراد نیست، بلکه وسیله‌ای برای اداره کنوانسیون و رسیدن به اهداف آن است، ولو نویسندگان کنوانسیون آن معنا را اراده نکرده باشند. آنچه برای نویسندگان این مقررہ اهمیت داشته، این بوده است که تفسیر ارائه شده برای مقررات کنوانسیون مستقل از نظام حقوق داخلی کشورها باشد.^۱ در مجموعه مقررات قانونی دیگر نیز این نوع قرینه‌ها وجود دارد. کارکرد این نوع قرینه‌ها رسیدن به مراد مشترک طرفین و مانند آن نیست، بلکه کارکرد این نوع قرینه اداره مقررات و تفاسیر منتسب به قانون‌گذار است.

عرف و روش معمول مردم نیز ابزاری برای تفسیر قانون یا مراد طرفین قرارداد یا مراد شاهد در اثبات یک دعوا یا مراد متهم یا مدعی علیه در هنگام اقرار است. این قرینه گاه وسیله‌ای برای کشف مراد گوینده است. گوینده بر بستر عرف و روش معمول سخن گفته است. پیش‌فرض مخاطب در یک جامعه با رفتار معمول و سیره مستمر نسبت به موضوع سخن گوینده این است که گوینده نیز همین روش معمول را در رفتار خود رعایت می‌کند؛ زیرا او نیز یکی از افراد جامعه است. اگر گوینده این روش را رعایت نمی‌کند، باید به گونه‌ای به آن تصریح کند تا کاملاً روشن شود که او مسیر دیگری را برگزیده است. پیش‌فرض دیگر برای اینکه عرف بتواند چنین نقشی داشته باشد، این است که گوینده از این عرف باخبر است. اگر گوینده از این روش معمول بی‌خبر باشد، نمی‌توان ادعا کرد که او نیز همان روش را در ذهن و عمل خود در نظر داشته است.

با توجه به همین پیش‌فرض دوم است که عرف نقش دیگری را نیز بر عهده می‌گیرد. اگر گوینده از عرف بی‌خبر باشد، دیگر نمی‌توان آن را قرینه برای مراد او قرار داد. با این حال، برخی از مقررات قانونی حتی در صورت جهل طرفین قرارداد آنها را ملزم به عرف دانسته‌اند، به گونه‌ای که گویا باید گفته آنها را بر اساس عرفی که نسبت به آن جاهل بوده‌اند، تفسیر کرد. آنچه در باب شروط ضمنی قرارداد گفته شده است، در اینجا روشن‌تر است. اگر چه نمی‌توان انکار کرد که

1. DiMatteo, Larry A., and others, *International Sales Law, A Critical Analysis of CISG Jurisprudence*, Cambridge University Press, 2005, p22.

برخی از اموری که شرط ضمنی نامیده می‌شوند، مقصود طرفین بوده است، ولی مواردی وجود دارد که اگر چه مورد اراده طرفین واقع نمی‌شود، آن را شرط ضمنی نامیده‌اند. محقق خوئی در تعریف شرط ضمنی می‌گوید: «معنای شرط ضمنی آن است که نیازمند ذکر در قرارداد نباشد؛ بلکه این امور در قرارداد معتبرند [و طرفین ملزم به آن‌اند] چه در قرارداد ذکر شوند و چه ذکر نشوند... این شروط اگر چه در ضمن عقد ذکر نشوند، ولی به بنای عقلا در عقد معتبرند و وفای به آنها [انجام آنها] به نفس ادله‌ای که لزوم وفای به [اصل] قرارداد را می‌رساند واجب است بدون اینکه به ادله وجود وفای به شرط لازم باشد.»^۱ ایشان شرط ضمنی را به حسب شیوه ورود آن به عقد به دو نوع تقسیم می‌کنند: دسته اول شروطی که در عقد به حسب ارتکاز ذهنی و بنای عقلا به عقد منضم می‌شوند؛ دسته دوم شروطی که به واسطه اراده طرفین و اشتراط آنها در قرارداد وارد می‌شوند.^۲ میرزای نائینی نیز تأکید می‌کند که شروط ضمنی به دلیل تعاهد نزد عرف از مدلولات لفظی مفاد قرارداد شده‌اند و به همین دلیل چه طرفین آنها را قصد کرده باشند و چه قصد نکرده باشند، لازم‌الوفاء هستند.^۳ از این عبارت روشن می‌شود که شروط ضمنی ممکن است مراد طرفین عقد نباشند.^۴ بنابراین ظاهراً باید پذیرفت که بخشی از آنچه شرط ضمنی نامیده می‌شود، اموری هستند که به دلیل وجود عرف و ارتکاز ذهنی عقلا به طور خودکار مفاد عقد را مضیق می‌کنند و به اراده متعاقدين نیازمند نیستند. در حقوق کامن لو نیز ضمنی بودن همان‌طور که به آن بخش از مفاد قرارداد که از قرائن و احوال به اراده طرفین نسبت داده می‌شود، اطلاق می‌گردد و برای اموری که به اقتضای عرف و قانون در قرارداد وارد می‌شوند و مقصود آنها

۱. خوئی، *مصباح الفقاهه*، جلد ۷، [انتشارات ندارد]، بی تا، ص ۳۵۲.

۲. همان، ص ۳۳۷.

۳. نائینی، میرزا محمد حسین غروی، *منیة الطالب فی حاشیة المکاسب*، جلد ۲، خوانساری، (مقرر: موسی بن محمد نجفی)، المکتبة المحمدیة، ۱۳۷۳ ق، ص ۱۲۴.

۴. برخی نیز مسئله را چنین مطرح کرده اند که شأن و کارکرد شروط ضمنی تنها تضییق دایره عقود است، بدون اینکه انشایی در عرض انشای عقدی که آن را همراهی می‌کنند، داشته باشند، بلکه الفاظ قرارداد—در صورتی که خلاف آنها شرط نشده و از این حیث مطلق باشند—منصرف به آنها هستند. آقا ضیاء عراقی در حاشیه عروه الوثقی می‌گوید: الشروط الضمینیة لیس كذلك [یعنی انشاء مستقل ندارند] بل شأنها لیس إلاً تضییق دائرة العقود بلا کونها أيضاً إیقاعاً فی عرض إیقاع عقده إلاً فی ظرف انصراف لفظ العقد إلیه فإنه أيضاً متعلق إیشاء فی ضمن إیشاء العقود. (یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، *العروة الوثقی فیما تعم به البلوی (المحشی)*، جلد ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۹ ق، ص ۲۷).

نیستند، نیز گفته می‌شود.^۱ ماده ۳۵۶ قانون مدنی می‌گوید: «هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده شود یا قرائن دلالت بر دخول آن در مبیع نماید، داخل در بیع و متعلق به مشتری است، اگرچه در عقد صریحاً ذکر نشده باشد و اگرچه متعاملین جاهل بر عرف باشند». بنابراین تابع در غیر مواردی که از اراده صریح طرفین اخذ می‌شود، به دو صورت به شکل شرط ضمنی خواهد بود. گاهی از قرائن و اوضاع و احوال استنباط می‌گردد و در این موارد اگر چه اراده به طور صریح ابراز نشده است، وجود دارد و تابع خواسته و مقصود فرعی طرفین است. ولی موارد دیگری وجود دارد که به اقتضای عرف و ارتکاز ذهنی عقلا در قرارداد وارد می‌شود. واقع‌بینی اقتضا دارد که این موارد به اراده طرفین منسوب نشود؛ زیرا حتی در صورت جهل آنها یا غفلتشان در هنگام انشای قرارداد، باز هم تابع در قرارداد وارد می‌شود و اصلاً نیازی به اراده و قصد آنها ندارد. ماده ۳۵۶ ق.م. به صراحت بر این نکته تأکید می‌کند و در فقه امامیه نیز این نوع تابع پذیرفته است.^۲ تفاوت میان دو نوع مذکور می‌تواند آثاری در احکام تابع به جای داشته باشد؛ زیرا آنچه به اراده طرفین وارد قرارداد می‌شود، تابع احکام و قواعد حکومت اراده است؛ در حالی که در نوع دوم باید به تحلیل عرف یا مبنای دیگری که تابع را به قرارداد ضمیمه نموده است، مراجعه نمود. بر اساس آنچه گفتیم، معلوم می‌شود عرف به عنوان یک قرینه گاه وسیله‌ای برای کشف مراد است و گاه وسیله‌ای برای کنترل معنای کلام.

1. Chitty, on contract, sweet & Maxwell, 2004, volume 1, p776.

۲. انصاری، شیخ مرتضی، کتاب المکاسب، جلد ۴، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق، ص ۳۲۰؛ ایروانی غروی، میرزا علی، حاشیه کتاب المکاسب، صبح الصادق، ۱۴۲۶ ق، ص ۶۲۰.

نتیجه گیری

در این مقاله نشان دادیم که قرینه لفظ یا حالتی است که با یک متن (ملفوظ یا مکتوب) پیوند دارد و به آن پیوست شده است و گوینده برای انتقال معنای مراد خود بر آن تکیه می‌کند یا مخاطب (یا به طور کلی شخص دیگری که با متن مواجه می‌شود) با تکیه بر آن معنایی را به سازنده متن نسبت می‌دهد. قرینه بر اساس روابط معنایی میان خود (در صورتی که غیرلفظی باشد) یا معنای موضوع له آن (در مواردی که قرینه خود لفظ باشد) با معنای الفاظ دیگر متن مراد گوینده را به نمایش می‌گذارد. تکیه بر روابط معنایی میان قرینه و ذوالقرینه برای انتقال معنای مراد خود مبتنی بر پذیرش پیش‌فرض‌هایی است که بستر لازم برای نسبت دادن معنای استنتاج شده بر اساس روابط معنایی میان قرینه و ذوالقرینه را فراهم می‌سازد. اما می‌توان ادعا کرد همه این پیش‌فرض‌ها در دو نکته خلاصه می‌شود: اول گوینده روابط میان معنای اجزای کلام صادر از او و همچنین روابط معنایی میان آن معانی و واقعیات پیرامونی خود و کلام صادره را درک می‌کرده و به آنها التفات داشته است؛ دوم گوینده این معانی را به شکلی منطقی که منجر به نقض یکدیگر یا نقض غرض او از کلام را در کنار هم قرار داده است. بنابراین صرفاً بر اساس نوع روابط حاکم بر معنای اجزای کلام و واقعیات پیرامونی است که می‌توان معنایی را به گوینده نسبت داد.

فهرست منابع

منابع فارسی

کتاب

۱. چامسکی، نعام، *ساخت‌های نحوی*، ترجمه احمد سمیعی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۴ ش.
۲. لاینز، جان، *مقدمه ای بر معنا شناسی زبانشناختی*، ترجمه حسین واله، انتشارات گام نو، ۱۳۸۵ ش.

منابع عربی

۳. ابراهیم انیس و دیگران، *المعجم الوسیط*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
۴. ابن الاثیر، *النهاية فی غریب الحدیث و الاثر*، جلد ۳، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۵. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، *کفایة الأصول*، موسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۶. اصفهانی، محمد حسین، *نهاية الدراية فی شرح الكفاية*، جلد ۱، موسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۲۹ ق.
۷. انصاری، شیخ مرتضی، *کتاب المکاسب*، جلد ۴، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۸. ایروانی غروی، میرزا علی، *حاشیه کتاب المکاسب*، صبح الصادق، ۱۴۲۶ ق.
۹. بروجردی، حسین، *نهاية الأصول*، نشر تفکر، ۱۴۱۵ ق.
۱۰. تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عم، *المطول*، دارالکوخ للطباعة و النشر، ۱۳۸۷ ش.
۱۱. تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عم، *المطول*، دارالکوخ للطباعة و النشر، ۱۳۸۷ ش.
۱۲. جوهری، ابی نصر اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، جلد ۵، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. حائری یزدی، عبدالکریم، *درر الفوائد*، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۱۴. خویی، ابوالقاسم، *غایة المأمول*، (تقریرات - مقرر محمد تقی جواهری)، جلد ۱، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۸ ق.

۱۵. خویی، ابوالقاسم، *محاضرات فی أصول الفقه* (تقریرات فیاض، محمد اسحاق)، جلد ۱، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی قدس سره، ۱۴۲۲ ق.
۱۶. خویی، *مصباح الفقاهه*، جلد ۷، [انتشارات ندارد]، بی تا.
۱۷. رازی، فخر الدین محمد، *المحصل فی علم اصول الفقه*، جلد ۱، مؤسسه الرساله، بی تا.
۱۸. زرکشی، محمد بن بهادر، *البحر المحيط فی اصول الفقه*، جلد ۳، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۸ ق.
۱۹. سکاکی، یوسف بن ابی بکر، *مفتاح العلوم*، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۰. سیوطی، عبد الرحمن ابن ابی بکر، *البهجة المرضیه*، دارالفکر، ۱۳۷۸ ق.
۲۱. صدر، محمد باقر، *بحوث فی علم الاصول* (مقرر سید محمود شاهرودی)، جلد ۱، مؤسسه دایرة المعارف الفقه الاسلامی، ۱۴۲۶ ق.
۲۲. عراقی، آغا ضیاء الدین، *نهایه الافکار*، جلد ۱، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۴ ش.
۲۳. قوچانی، علی، *تعلیقہ القوچانی علی کفایة الأصول*، جلد ۱، [انتشارات: ندارد]، ۱۴۳۰ ق.
۲۴. مدرس افغانی، محمد علی، *مکررات*، جلد ۱، انتشارات علامه، ۱۳۸۹ ق.
۲۵. نائینی، محمد حسین، *فوائد الأصول* (تقریرات کاظمی خراسانی، محمد علی)، جلد ۲، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ش.
۲۶. نائینی، میرزا محمد حسین غروی، *منیة الطالب فی حائسیة المکاسب، خوانساری*، (مقرر: موسی بن محمد نجفی)، جلد ۲، المکتبه المحمدیه، ۱۳۷۳ ق.
۲۷. نجفی اصفهانی، محمد رضا، *وقایة الأذهان*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۳ ق.
۲۹. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، *العروة الوثقی فیما تعم به البلوی (المحتسی)*، جلد ۵، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۹ ق.

منابع انگلیسی

Books

30. Burton, Steven J., *Elements of contract interpretation*, Oxford University Press, 2009.
31. Burton, Steven J., *Elements of contract interpretation*, Oxford University Press, 2009.
32. Chitty, *on contract*, sweet & Maxwell, 2004, volume 1.
33. DiMatteo, Larry A., and others, *International Sales Law, A Critical Analysis of CISG Jurisprudence*, Cambridge University Press, 2005.
34. Riemer, Nick, *Introducing Semantics*, Cambridge University Press, 2010.
35. Shavell, Steven, *foundations of economic analysis of law*, Harvard University Press, 2004.